

به شرح ذیل در میان چند طایفه از قُرَیش بسته شد:

مردی از «بنی زُبَید» کالائی به «عاص بن وائل سَهْمی» فروخت، عاص کالا را تحویل گرفته بود و بهای آن را نمی داد، مرد «زُبَیدی» ناچار بالای کوه «ابوقبیس» رفت و فریاد برآورد: «ای مردان (قُرَیش) به داد ستمدیده‌ای دور از طایفه و کسان خویش برسید که در داخل شهر مکه کالای او را به ستم می‌برند، همانا احترام، کسی راست که خود در بزرگواری تمام باشد، و دو جامه فریبکار را احترامی نیست». <sup>۱</sup> پس «بنی هاشم» و «بنی مطلب بن عبد مناف» و «بنی زُهَرة بن کلاب» و «بنی تیم بن مره» و «بنی حارث بن فهْر» در خانه «عبدالله بن جدعان تیمی» فراهم شدند و پیمان بستند که البته برای یاری هر ستمدیده و گرفتن حق وی همدستان باشند و اجازه ندهند که در مکه بر احدی ستم شود، <sup>۲</sup> رسول خدا بیست ساله <sup>۳</sup> و به قول یعقوبی: از بیست سال گذشته بود <sup>۴</sup> که در «حلف الفضول» شرکت کرد.

از رسول خدا روایت شده است که پس از بعثت و هجرت به مدینه گفت: «لَقَدْ شَهِدْتُ حِلْفًا فِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدْعَانَ لَوْ دُعِيتُ إِلَى مِثْلِهِ لَأَجَبْتُ، وَ مَا زَادَهُ إِلَّا سَلَامًا إِلَّا تَشْدِيدًا»، در سرای عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتیم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت

:۱

يَا رُجَالِ لِمَ ظَلَمْتُمْ بِيضَاعَتَهُ

بِطَنِ مَكَّةَ نَائِي الْحَيِّ وَالنُّفَرِ  
إِنَّ الْحَرَامَ لَمِنْ تَمَّتْ حَرَامَتُهُ

وَلَا حَرَامَ لِثَوْبِي لَأَيْسَ الْغَدْرِ

(صاحب کتاب روض الانف، علاوه بر این که بین این دو بیت يك بیت دیگر هم آورده است، آخرین بند را «وَلَا حَرَامَ لِثَوْبِ الْفَاجِرِ الْغَدْرِ» ذکر کرده است (ر. ک: ج ۲، ص ۷۲ چاپ دارالنصر. م).

۲ - پس حق زُبَیدی را از عاص بن وائل گرفتند و نیز دختری را که نَبیه بن حجاج از مرد خثعمی با زور گرفته بود از وی پس گرفتند (ر. ک: انسان العیون، ج ۱، ص ۱۵۷ نقل از سهیلی).

۳ - ر. ک: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۴ - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۱ - ۳۷۳.

می شدم اجابت می کردم، و اسلام جز استحکام، چیزی بر آن نیفزوده است.<sup>۱</sup>  
ابن اثیر از ابن اسحاق نقل می کند که: مردانی از «جرهم» و «قطوراء» که نامهایشان همه، از ماده «فضل» مشتق بوده است فراهم شده و پیمانی بسته بودند که در داخل مکه ستمگری را مجال اقامت ندهند، و پس از آن که این پیمان کهنه شد، و جز نامی از آن در میان قریش باقی نبود. دیگر بار به وسیله قبایل قریش تجدید شد و قریش آن را «حلف الفضول» نامید.<sup>۲</sup>

اول کسی که در این کار پیشقدم شد «زبیر بن عبدالمطلب» بود، که طوایف قریش را در دارالندوه فراهم ساخت و از آنجا به خانه «عبدالله بن جدعان تیمی» رفتند، و در آنجا پیمان بستند.<sup>۳</sup>

## سفر دوم شام و ازدواج با خدیجه

«خدیجه» دختر «خویلد» (بن اسد بن عبدالعزی بن قصی) که زنی تجارت پیشه و شرافتمند و ثروتمند بود، مردان را برای بازرگانی اجیر می کرد، و سرمایه ای از مال خویش را

۱ - التنبیه والاشراف، ص ۱۷۹ - ۱۸۰. در سیره النبی (ج ۱، ص ۱۴۵) به این عبارت نقل شده است: «لَقَدْ شَهِدْتُ فِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدْعَانَ حِلْفًا مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهِ حُمْرَ النَّعَمِ، وَلَوْ أَدْعَىٰ بِهِ فِي الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ» و نیز ر. ک: الطبقات الكبرى، ج ۱. ص ۱۲۹. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲ - الکامل، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶.

۳ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۷. در زمان حکومت معاویه، میان امام حسین علیه السلام و ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از طرف عمویش والی مدینه بود، نزاعی پیش آمد و ولید به حکم آن که حکومت مدینه داشت راه زورگویی را در پیش گرفت. امام حسین علیه السلام به او گفت: به خدا سوگند که باید از در انصاف درآئی وگرنه شمشیر خود را بردارم و در مسجد رسول خدا بایستم و (قریش را) به «حلف الفضول» دعوت کنم. عبدالله بن زبیر که حاضر بود گفت: به خدا قسم که اگر (حسین بن علی) چنین کند، شمشیر خود را بگیرم و به یاری وی برخیزم تا حق خویش بستاند یا همگی جان بر سر این کار نهیم. مسور بن مخرمه زهری (به کسر میم اول و فتح میم دوم) نیز خبر یافت و چنان گفت. عبدالرحمان بن عثمان بن عبیدالله تیمی هم شنید و همان سخن را بر زبان راند. سخنان اینان به ولید رسید و از زورگویی خویش منصرف گردید و به ناچار از در انصاف درآمد (سیره النبی، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۶. الکامل، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۷. انسان العیون، ج ۱، ص ۱۵۷).

برای تجارت با حقی که برای ایشان قرار می داد، در اختیارشان می گذاشت، و چون از راستگویی و امانت و مکارم اخلاق رسول خدا خبر یافت، نزد وی فرستاد و به او پیشنهاد کرد که اگر با سرمایه «خدیجه» و همراه غلام وی «میسره»<sup>۱</sup> برای تجارت رهسپار شام شود، بیش از آنچه به دیگران می داده است به وی خواهد داد. رسول خدا پذیرفت و با «میسره» رهسپار شد تا به شام رسید.<sup>۲</sup> این سفر چهار سال و نه ماه و شش روز پس از «فجار» چهارم روی داد<sup>۳</sup> و رسول خدا در شانزدهم ذی الحجه سال بیست و پنجم واقعه فیل در بیست و پنج سالگی از مکه بیرون رفت، و چون به «بصری»<sup>۴</sup> رسید «نسطور» راهب وی را دید و «میسره» را به پیامبری او مرده داد، و «میسره» نیز در این سفر از رسول خدا کراماتی مشاهده کرد که او را خیره ساخت. چون به مکه بازگشت از آنچه از نسطور راهب شنیده و خود دیده بود خدیجه را آگاه ساخت، و خدیجه هم در ازدواج با رسول خدا رغبت نمود<sup>۵</sup>، و در پی رسول خدا فرستاد و علاقه مندی خویش را به ازدواج با وی اظهار داشت. رسول خدا هم با عموهای خویش مشورت کرد، و با عموی خود «حمزه بن عبدالمطلب» نزد «خویلد بن اسد بن عبدالعزی» رفت و «خدیجه» را خواستگاری کرد.<sup>۶</sup>

برخی گفته اند که: «خویلد» پیش از «فجار» مرده بود<sup>۷</sup> و عموی «خدیجه» «عمرو بن اسد» وی را به رسول خدا تزویج کرد<sup>۸</sup>، تاریخ ازدواج دو ماه و بیست و پنج روز پس از بازگشت

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۸. بر حسب بعضی روایات ابوطالب به رسول خدا گفت: مرا مالی نیست و روزگار زندگی بر ما سخت شده است، اکنون که کاروانی از قریش رهسپار شام می شود کاش تو هم نزد خدیجه که مردانی را برای تجارت می فرستد می رفتی و داوطلب رفتن می شدی و او هم البته پیشنهاد تو را بی درنگ می پذیرفت. از این گفتگو خدیجه با خبر شد و خود پی رسول خدا فرستاد و به او گفت: من تو را دو برابر دیگران خواهم داد، و چون به دیگران دو شتر جوان می داد به رسول خدا چهار شتر جوان وعده داد (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰).

۴ - به ضم باء و الف مقصوره.

۵ - امتاع الاسماع، ص ۹. التنبیه والاشراف، ص ۱۹۷.

۶ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۵.

۷ - به روایت بعضی خویلد در «فجار» کشته شد، یا هم در سال فجار مرد (تاریخ یعقوبی ص

۳۷۶).

۸ - واقدی همین قول را صحیح دانسته است (الکامل، ج ۱، ص ۲۵). اختیار یعقوبی نیز همین

است (ترجمه تاریخ، ج ۱، ص ۳۷۵).

رسول خدا از سفر شام بود.<sup>۱</sup> و رسول خدا بیست شتر جوان مهر داد<sup>۲</sup> و خطبه ابطالب ایراد کرد<sup>۳</sup> و دیگر عموهای رسول خدا نیز حاضر بودند. پس چون خطبه ابطالب به انجام رسید، «عمرو بن اسد» عموی «خدیجه» گفت: «محمد بن عبد الله بن عبد المطلب یخطب خدیجه بنت خویلد، هذا الفحل لا یقدح انفه»<sup>۴</sup>. یعنی: «محمد پسر عبد الله بن عبد المطلب از خدیجه دختر خویلد خواستگاری می کند، این خواستگار بزرگوار را نمی توان رد کرد»<sup>۵</sup>.

## ازواج پیامبر (ص)

۱ - خدیجه: دختر «خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصى» که پانزده سال پیش از واقعه فیل تولد یافت<sup>۶</sup>، مادرش: «فاطمه» دختر «زائده بن اصم» از «بنی معیص بن عامر بن لؤی» بود.

خدیجه نخست به ازدواج «ابوهاله تمیمی» از «بنی اسید بن عمرو بن تمیم» حلیف «بنی عبدالدار» درآمد و از وی «هند بن ابی هاله» ربیب رسول خدا را آورد که برای امام حسن

۱ - امتاع الاسماع، ص ۹.

۲ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۶. نخستین کسی را که خدیجه برای پیشنهاد ازدواج نزد رسول خدا فرستاد به روایت یعقوبی از عمار بن یاسر: هاله خواهر خدیجه بود و به روایت دیگران: «نفیسه» دختر «منیه» (به ضم میم و سکون نون و فتح یاء) خواهر «یعلی بن منیه» (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱. الکامل، ۲، ص ۲۵. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵).

۳ - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۵ و ۱۶ نقل از صدوق در فقیه و زمخشری در ربیع الابرار و کشاف، و خرگوشی در شرف المصطفی و دیگران.

۴ - امتاع الاسماع، ص ۱۰. اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۳۵. انسان العیون، ج ۱، ص ۱۶۳. هذا الفحل لا یقدح انفه، بالقاف والذال المهمله.

۵ - به روایتی پس از انجام یافتن خطبه ابطالب، ورقه بن نوفل بن اسد، عموزاده خدیجه نیز خطبه ای ایراد کرد و خدیجه را به چهار صد دینار به عقد رسول خدا درآورد و قریش را بر آن شاهد گرفت و آنگاه که خطبه وی به پایان رسید، ابطالب گفت: میل دارم عموی خدیجه هم در این امر با تو شرکت نماید، پس عمرو بن اسد، نیز گفتار ورقه را تکرار کرد و گروه قریش را بر آن گواه گرفت (ر. ک: بحار الانوار ج ۱۶ - ص ۳ - ۸۱).

۶ - الطبقات الکبری، ج ۱، ۱۳۲.

(علیه السلام) شمایل رسول خدا را توصیف کرد. <sup>۱</sup> «هند» در جنگ بدر و به قولی: در جنگ احد حضور داشت و در روز جمل همراه علی بود و به شهادت رسید.

خدیجه بعد از «ابی هاله» به ازدواج «عُتْبَةُ بْنُ عَائِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِ بْنِ مَخْزُومٍ» درآمد و از وی دختری به نام «هند» آورد. <sup>۵</sup>

أم المؤمنین: «خدیجه» در چهل سالگی به ازدواج رسول خدا درآمد و همه فرزندان رسول خدا جز «ابراهیم» از وی تولد یافتند.

«خدیجه» را در جاهلیت «طاهره» می گفتند، وی نخستین زنی است که به ازدواج با رسول خدا درآمد، و نیز به اجماع مسلمین نخستین کسی است که به رسول خدا ایمان آورد، و احدی از مسلمین بر وی تقدم نیافت.

«خدیجه» حدود بیست و پنج سال با رسول خدا زندگی کرد، و در سال دهم بعثت در شصت و پنج سالگی، یک سال و شش ماه پس از بیرون آمدن «بنی هاشم» از «شعب ابی طالب» و ابطال صحیفه قریش، وفات کرد. <sup>۶</sup>

۲ - سوده: دختر زَمْعَةَ بْنِ قَيْسٍ از «بنی حِشَلِ بْنِ عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ» که رسول خدا او را پس از وفات خدیجه و پیش از «عایشه» به عقد خویش درآورد. «سوده» نخست به ازدواج پسر عموی خویش «سَکْرَانَ بْنِ عَمْرٍو» درآمد، و با «سَکْرَانَ» که مسلمان شده بود، به حبشه هجرت کرد، و پس از چند ماه به مکه بازگشتند، «سَکْرَانَ» پیش از هجرت رسول خدا در مکه وفات

۱ - حدیث هندبن ابی هاله را در شمایل رسول خدا، در اسدالغابه، ج ۵، ص ۷۲، و ج ۱، ص ۲۴ - ۲۸ و بحار، چاپ کمپانی، ج ۶، ص ۱۳۳ و مکارم الاخلاق، ص ۶ - ۷ و معانی الاخبار صدوق، ص ۷۹، چاپ حیدری، ۱۳۷۹ هـ. و حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام را در شمایل رسول خدا در اسدالغابه: ج ۱، ص ۲۵ ملاحظه کنید.

۲ - بعضی عتیق را مقدم بر ابوهاله ذکر کرده اند (اصابه، ج ۴، ص ۲۸۱، شماره ۳۳۵ چاپ افست دارصادر، م).

۳ - عابد و عائد هر دو روایت شده است. رجوع شود به اصابه ج ۴، ص ۲۸۱ و به سیره، ج ۴، ص ۲۹۳ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ هـ. م.

۴ - در اصابه (ج ۴، ص ۲۸۱ شماره ۳۳۵ چاپ افست دارصادر) و استیعاب (حاشیه اصابه ج ۴، ص ۲۸۰ همان چاپ) و اسدالغابه (ج ۵، ص ۴۳۴ چاپ افست اسماعیلیان) عمر آمده است ولی در روض الانف (ج ۲، ص ۲۴۶ چاپ دارالنصر) عمرو.

۵ - اسدالغابه، ج ۵، ص ۷۱، ۴۳۴.

۶ - التنبیه والاشراف، ص ۲۰۰. بعداً گفته خواهد شد که: خروج بنی هاشم از شعب در سال دهم بعثت بود و اندکی بعد از آن وفات ابوطالب و خدیجه نیز در همان سال واقع شده است.

یافت و «سَوْدَه» به ازدواج رسول خدا درآمد. <sup>۱</sup> «سَوْدَه» در آخر خلافت «عمر» و یا در سال ۵۴ وفات کرد. <sup>۲</sup>

۳ - عایشه: دختر «أبویکر (عبداللّه) بن ابی قُحافه (عُثمان)» از «بنی تیم بن مُره» که در مکه و در هفت سالگی به عقد رسول خدا درآمد و در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری وفات کرد. <sup>۳</sup>

۴ - حَفْصَه: دختر «عُمربن خطّاب» از «بنی عدی بن کعب» که ابتدا به ازدواج «خُنیس بن حُذافه سَهْمی» درآمد، «خُنیس» پیش از آن که رسول خدا به خانه «أرقم» درآید اسلام آورد، و در هجرت دوم حبشه از مهاجرین بود و آنگاه به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد، و در بدر و أُحد شرکت کرد، و در أُحد زخمی برداشت که در اثر آن وفات یافت.

«حَفْصَه» بعد از «عایشه» در سال سوم هجرت (دو سال و چند ماه پس از هجرت <sup>۴</sup>) به ازدواج رسول خدا درآمد، و در سال ۴۱ یا ۴۵ و به قولی: سال ۲۷ هجرت وفات یافت. <sup>۵</sup>

۵ - زینب: دختر «خزیمه بن حارث» از «بنی هلال» که او را «أم المساکین» می گفتند، و چون شوهرش (به قول زهری) «عبداللّه بن جحش أسدی» در جنگ أُحد به شهادت رسید، بعد از «حَفْصَه» به ازدواج رسول خدا درآمد، و پس از دو یا سه ماه در حیات رسول خدا وفات یافت. و به قول ابن هشام و ابن حزم: شوهر «زینب» پیش از رسول خدا «عبیده بن حارث بن مُطلب بن عبد مناف» شهید بدر بود، و پس از شهادت «عبیده» به ازدواج رسول خدا درآمد. <sup>۶</sup>

۶ - أم حبیبه: رمله، دختر «أبوسُفیان» از «بنی امیه» که با شوهر مسلمان خود «عبیداللّه بن جحش» به حبشه هجرت کرد، و چون «عبیداللّه» در حبشه نصرانی شد و سپس از دنیا رفت، «أم حبیبه» به توسط نجاشی پادشاه حبشه در همانجا به عقد رسول خدا درآمد و آنگاه به مدینه فرستاده شد. بر حسب آنچه ابن اثیر در أسدالغابه از ابن اسحاق نقل می کند: تزویج «أم حبیبه» بعد از تزویج «زینب» دختر «خزیمه» بوده است. <sup>۷</sup> ابن اسحاق از محمد بن علی بن الحسین (امام محمدباقر علیه السلام) روایت می کند که رسول خدا

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۲، ۳۹۱. ج ۴، ص ۳۲۲.

۲ - اصابه، ج ۴، ص ۳۲۹ شماره ۶۰۶. م.

۳ - أسدالغابه، ج ۵، ص ۵۰۴. م.

۴ - جوامع السیره، ص ۳۳.

۵ - أسدالغابه، ج ۵، ص ۴۲۶. م.

۶ - سیره النبی، ج ۴، ص ۲۹۷. جوامع السیره، ص ۳۳. م.

۷ - ج ۵، ص ۵۷۳. م.

«عَمْرُوبِنِ أُمِّيَّةَ ضَمْرِي» را در باره ازدواج با «أُمِّ حَبِيبَةَ» نزد نجاشی فرستاد، و نجاشی او را برای رسول خدا خواستگاری کرد و به ازدواج آن حضرت درآورد. نجاشی از طرف رسول خدا چهارصد دینار کابین به وی داد و به نظر ما جهتی جز این نداشته است که «عَبْدُ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ» کابین زنان را بر چهارصد دینار مقرر ساخت. و آن که «أُمِّ حَبِيبَةَ» را به ازدواج رسول خدا درآورد «خَالِدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَاصٍ» بود.<sup>۱</sup>

۷ - أُمِّ سَلَمَةَ: هند، دختر «أَبُو أُمِّيَّةَ مَخْزُومِي» که با شوهرش: «أَبُو سَلَمَةَ»: عبد الله بن عبد الأسد مخزومی پسر عمه رسول خدا دوبار به حبشه هجرت کرد، و آنگاه به مکه برگشت و به مدینه هجرت نمود، و چون «أَبُو سَلَمَةَ» در اثر زخمی که در جنگ أُحُد برداشته بود در جمادی الآخره سال چهارم هجرت به شهادت رسید، به ازدواج رسول خدا درآمد و در یکی از سالهای ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲ بعد از همه زنان رسول خدا وفات کرد.

۸ - زَيْنَب: دختر «جَحْش» از «بَنِي أَسَد» دختر عمه رسول خدا یعنی: «أُمِّيَّة» دختر عبد المطلب و خواهر «عبد الله» که به دستور رسول خدا به عقد «زید بن حارثه» درآمد، و آنگاه که زید او را طلاق داد پس از «أُمِّ سَلَمَةَ» به همسری رسول خدا سرافراز گردید.<sup>۲</sup> وفات «زَيْنَب» را در سال بیستم هجری نوشته اند.<sup>۳</sup>

۹ - جُوَيْرِيَةَ: دختر «حَارِثِ بْنِ أَبِي ضِرَارَةَ» از قبیله «بَنِي الْمُصْطَلِقِ خُزَاعَةَ» که در سال پنجم (یا ششم) هجرت در غزوه «بَنِي الْمُصْطَلِقِ» (غزوه مَرَيْسِيَعِ) اسیر گردید و در سهم غنیمت «ثَابِتِ بْنِ قَيْسِ بْنِ شِمَاسٍ» افتاد، رسول خدا قیمت او را داد و او را آزاد کرد و به اختیار خودش به ازدواج رسول خدا درآمد و در اثر این ازدواج بیش از صد خانواده اسیران «بَنِي الْمُصْطَلِقِ» آزاد شدند. «جُوَيْرِيَةَ» در سال ۵۰ یا ۵۶ هجری از دنیا رفت.

۱۰ - صَفِيَّة: دختر «حُجَيْبِ بْنِ أَخْطَبِ» از یهودیان «بَنِي النَّضِيرِ» و از اولاد رسول خدا «هارون بن عمران» برادر رسول خدا «موسی بن عمران» علیهما السلام که اول همسر «سَلَامِ بْنِ مِشْكَمٍ» و سپس «کِنَانَةَ بْنِ (رَبِيعِ بْنِ) أَبِي الْحَقِيقِ» بود، «کِنَانَةَ» در جنگ خيبر (صفر سال هفتم هجرت) کشته شد، و «صَفِيَّة» اسیر گردید، و رسول خدا او را آزاد کرد و به زنی گرفت، «صَفِيَّة» در سال پنجاهم هجرت در خلافت «معاویه» وفات یافت.

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲ - داستان زینب و زید در قرآن مجید در سوره احزاب به تفصیل آمده است.

۳ - أسد الغابه، ج ۵، ص ۴۶۵.

۱۱ - میمونه: دختر «حارث بن حزن» و خاله «عبدالله بن عباس» و «خالد بن ولید» از «بنی هلال»، که ابتدا به ازدواج «ابورهم بن عبدالعزی» از «بنی عامر بن لؤی» درآمد، سپس در ذی القعدة سال هفتم هجری در سفر «عمرة القضاء» به وسیله «عباس بن عبدالمطلب» عقد و عروسی وی با رسول خدا در «سرف» به انجام رسید، میمونه در سال ۵۱ یا ۶۳ یا ۶۶ هجری در همان «سرف» وفات یافت.<sup>۱</sup>

از این یازده زن: دو نفر (خدیجه و زینب دختر خزیمه) در حیات رسول خدا، و نه نفر دیگر پس از وفات رسول خدا وفات یافته‌اند. شش نفر از اینان (خدیجه، سوده، عایشه، حفصه، أم حبیبه و أم سلمه) از قریش بودند و پنج نفر از غیر قریش.

## فرزندان رسول خدا (ص)

رسول خدا را سه پسر و چهار دختر بود که عبارتند از:

۱ - قاسم: که نخستین فرزند رسول خداست، و پیش از بعثت در مکه تولد یافت، و رسول خدا به نام وی «ابوالقاسم» کنیه گرفت، و نیز نخستین فرزندی است که از رسول خدا در مکه وفات یافت و در آن موقع دوساله بود.

۲ - زینب: دختر بزرگ رسول خدا که بعد از قاسم در ۳۰ سالگی رسول خدا تولد یافت، و پیش از اسلام به ازدواج پسر خاله خود «ابوالعاص بن ربیع» درآمد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در سال هشتم هجرت در مدینه وفات یافت.

۳ - رقیه: که پیش از اسلام و بعد از زینب، در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد «عتبه بن ابی لهب» درآمد و پس از نزول سوره «تبت یدا ابی لهب» و پیش از عروسی به دستور ابولهب و همسرش «أم جمیل» از وی جدا گشت، و سپس به عقد «عثمان بن عفان»

۱ - مادر «میمونه» دختر «عوف بن زهیر جوشی» است که از دو شوهر خود: حارث بن حزن و عمیس خثعمی، هشت دختر داشت و از همه مردم خوش دامادتر افتاد چه رسول خدا میمونه را گرفت و عباس بن عبدالمطلب لبابه کبری مادر فضل و عبدالله و عبیدالله و معبد و قثم و عبدالرحمن و أم حبیب را و جعفر بن ابی طالب، اسماء مادر عبدالله و عون و محمد را و ابوبکر، پس از جعفر، اسماء مادر محمد را و علی پس از ابوبکر، اسماء مادر یحیی و عون را و ولید بن مغیره مخزومی لبابه صغری مادر خالد بن ولید را و حمزه بن عبدالمطلب، سلمی مادر امامه را. میمونه و دو لبابه از حارث بن حزن و اسماء و سلمی از عمیس خثعمی بودند (ر. ک: التنبیه والاشراف، ص ۲۲۸ - ۲۲۹).



درآمد و در هجرت اول مسلمین به حبشه با وی هجرت کرد و آنگاه به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد و در سال دوم هجرت سه روز بعد از بدر، همان روزی که مژده فتح بدر به مدینه رسید، وفات یافت.

۴ - ام کلثوم: که نیز در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد «عتیبه بن ابی لهب» درآمد و مانند خواهرش پیش از عروسی از «عتیبه» جدا شد، و در سال سوم هجرت به ازدواج «عثمان بن عفان» درآمد، و در سال نهم هجرت وفات کرد.

۵ - فاطمه (علیها السلام) که ظاهراً در حدود پنج سال پیش از بعثت رسول خدا در مکه تولد یافت و در مدینه به ازدواج «امیرالمؤمنین علی» (علیه السلام) درآمد، و پس از وفات رسول خدا به فاصله‌ای در حدود چهل روز تا هشت ماه وفات یافت و نسل رسول خدا تنها از وی باقی ماند و یازده امام معصوم از دامن مطهر وی پدید آمدند.<sup>۱</sup>

۶ - عبدالله: که پس از بعثت رسول خدا در مکه متولد شد و «طیب» و «طاهر» لقب یافت.<sup>۲</sup> و در همان مکه وفات کرد و پس از وفات او «عاص بن وائل سهمی» رسول خدا را «ابتر» خواند و سوره کوثر در پاسخ وی نازل گردید.

۷ - ابراهیم: که از «ماریه قبطیه» در سال هشتم هجرت در مدینه تولد یافت و در سال دهم در ۱۶ یا ۱۸ یا ۲۲ ماهگی سه ماه پیش از وفات رسول خدا<sup>۳</sup> یا در هجدهم رجب<sup>۴</sup> در مدینه وفات کرد.

۱ - فاطمه، از امیرالمؤمنین سه پسر آورد: حسن و حسین و محسن (به تشدید سین کسره‌دان) و دو دختر: زینب و ام کلثوم (ر. ک: جوامع السیره، ص ۳۹، ۴۰. معارف ابن قتیبه ص ۶۲، ۹۲) در این که محسن سقط شد یا در کودکی از دنیا رفت میان تاریخ نویسان اختلاف است.

۲ - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵. اما به قول ابن اسحاق و ابن هشام و کلینی: رسول خدا سه پسر از خدیجه داشت: قاسم پیش از بعثت و طیب و سپس طاهر بعد از بعثت (ر. ک: سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۹) برخی گفته‌اند: قاسم و طاهر پیش از اسلام و عبدالله که طیب لقب یافت پس از بعثت (ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۶).

۳ - جوامع السیره، ص ۳۸ - ۳۹.

۴ - مصباح المتعجد، ص ۵۶۶.

## زید بن حارثه

ابن هشام می نویسد: پس از ازدواج رسول خدا با «خدیجه»، «حکیم بن حزام بن خویلد» برادرزاده «خدیجه» از سفر شام بردگانی آورد که از جمله: پسری نابالغ به نام «زید بن حارثه» بود، هنگامی که عمه اش «خدیجه» دختر «خویلد» که در آن تاریخ همسر رسول خدا بود به دیدن وی آمد «حکیم» به او گفت: ای عمه، هر کدام از این غلامان را که می خواهی انتخاب کن، از آن تو، «خدیجه»، «زید» را انتخاب کرد، و او را با خویش برد. چون رسول خدا «زید» را نزد «خدیجه» دید خواست تا «خدیجه» او را به وی ببخشد. «خدیجه» هم او را به رسول خدا بخشید و رسول خدا آزادش نمود و پسر خوانده خویش ساخت و هنوز، بر وی وحی نیامده بود.<sup>۱</sup>

بعضی نوشته اند که: «خدیجه»، «زید» را در هشت سالگی به رسول خدا بخشید<sup>۲</sup>، و بیست سال از رسول خدا کوچکتر بود، بنابراین باید در بیست و هشت سالگی رسول خدا یعنی: سه سال بعد از ازدواج با «خدیجه» و دوازده سال پیش از بعثت، این امر روی داده باشد.

«حارثه» پدر «زید» در جستجوی پسر می گشت، تا او را در مکه و در خانه رسول خدا پیدا کرد، زید رخصت یافت که اگر بخواهد همراه پدر برود، اما ماندن با رسول خدا را بر رفتن با پدر ترجیح داد، و پدرش خوشدل بازگشت.<sup>۳</sup>

رسول خدا «أم ایمن» را بعد از «عُبَید خزرجی» به «زید بن حارثه» تزویج کرد، و «أسامة بن زید» از وی تولد یافت، سپس به شرحی که گفته خواهد شد، دختر عمه خود زینب را نیز به وی تزویج کرد.

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲ - أسد الغابه ج ۲، ص ۲۲۴.

۳ - ظاهر آنچه ابن اثیر در ترجمه حارثه پدر زید از ابن منده و ابونعیم نقل می کند، و نیز روایتی که از أسامة بن زید نقل کرده، آن است که حارثه پس از بعثت در جستجوی پسر به مکه آمده است، چه تصریح شده است که در جستجوی زید آمد و رسول خدا او را به اسلام دعوت کرد و او هم اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند (أسد الغابه، ج ۱، ص ۳۵۶).

## ولادت فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص)

بسیاری از مورخان، ولادت فاطمه (علیها السلام) را پنج سال پیش از بعثت رسول خدا، در سال تجدید بنای کعبه نوشته‌اند.<sup>۱</sup>

کَلْبَنی در کتاب اصول کافی می‌گوید: ولادت فاطمه دختر رسول خدا پنج سال بعد از بعثت روی داد.<sup>۲</sup>

یعقوبی در تاریخ می‌نویسد: که سن فاطمه در هنگام وفات بیست و سه سال بود بنابراین باید ولادت او در سال بعثت رسول خدا بوده باشد.<sup>۳</sup> و این قول مطابق فرموده شیخ طوسی است که: سن فاطمه (علیها السلام) در موقع ازدواج با امیرالمؤمنین (پنج ماه بعد از هجرت) سیزده سال بود.<sup>۴</sup>

---

۱ - محمد بن اسحاق صاحب سیره گفته است که: فاطمه بیست و هشت ساله و به قولی: بیست و هفت ساله وفات کرد و بیشتر بیست و نه ساله و یا سی ساله گفته‌اند (عاشر بحار، ص ۶۵) مسعودی می‌نویسد: در سن فاطمه علیها السلام اختلاف است: برخی گفته‌اند: در سی و سه سالگی وفات یافت، دیگران گفته‌اند: در سی سالگی، برخی دیگر گفته‌اند: در بیست و نه سالگی و این قول بیشتر اهل بیت و شیعیان ایشان است و کمتر از این هم گفته شده است (ر. ک: التنبیه والاشراف، ص ۲۵۰) بر حسب روایتی که در عاشر بحار نقل شده: عبدالله بن حسن بر هشام بن عبدالملک درآمد و کلیبی هم حضور داشت، هشام به عبدالله گفت: ای ابومحمد! فاطمه دختر رسول خدا چند ساله شد؟ گفت: سی ساله، آنگاه به کلیبی گفت: تو چه می‌گوئی؟ گفت: سی و پنج ساله. هشام به عبدالله گفت: نمی‌شنوی کلیبی چه می‌گوید؟ عبدالله گفت: ای امیر مؤمنان! عمر مادرم را از من پرس که من بدان داناترم و عمر مادر کلیبی را از او پرس که او هم بدان داناتر است (عاشر بحار، ص ۶۵).

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷، ۴۵۸.

۳ - ترجمه تاریخ، ج ۱، ص ۵۱۲.

۴ - مصباح المتعجد، ص ۵۶۱.

## تجدید بنای کعبه و تدبیر رسول خدا در نصب حجرالأسود

ده سال بعد از ازدواج با خدیجه و پانزده سال بعد از «فجار» چهارم، که رسول خدا سی و پنج ساله بود، قریش برای تجدید بنای کعبه فراهم گشتند، چه بنائی که وجود داشت جز چهار دیوار سنگی بی مِلاط که حدود بیش از یک قامت ارتفاع داشت نبود، و کسانی اندوخته کعبه را که در چاهی در میان کعبه قرار داشت دزدیده بودند.<sup>۱</sup> لذا می خواستند دیوارها را بلندتر کنند و روی آن هم سقفی بزنند، طوایف قریش کار ساختمان را میان خود قسمت کردند: دیوار طرف در خانه بر عهده «بنی عبدمناف» و «بنی زهره»، میان رکن «حجرالأسود» و رکن «یمانی» بر عهده «بنی مخزوم» و قبایلی از قریش، طرف پشت کعبه بر عهده «بنی جمح» و «بنی سہم» و دیوار طرف «حجر اسماعیل» یعنی: «حطیم» بر عهده «بنی عبدالدار» و «بنی اسدبن عبدالعزی بن قصى» و «بنی عدی بن کعب» نهاده شد.<sup>۲</sup> کار ساختمان دنبال می شد، تا به جائی رسید که می بایست «حجرالأسود» به جای خود نهاده شود، در اینجا میان طوایف قریش نزاعی سخت درگرفت و هر طایفه ای می خواست افتخار نصب «حجرالأسود» نصیب وی گردد. طایفه «بنی عبدالدار» طشتی پر از خون آوردند و با طایفه «بنی عدی بن کعب» هم پیمان شدند که تا پای مرگ ایستادگی کنند، و دست در آن خون فرو بردند و به «لَعَقَةُ الدَّم» یعنی «خون لیس ها» معروف شدند، چهار یا پنج روز طوایف، آماده جنگ بسر بردند، تا آن که «ابوأمیه: حذیفه بن مغیره مخزومی» پدر «أم سلمه» و «عبداللہ» که در آن روز از همه رجال قریش پیرتر بود پیشنهاد کرد که تا قریش هر که را نخست از در مسجد درآید میان خود حکم قرار دهند و هر چه را فرمود بپذیرند. پیشنهاد وی را به اتفاق پذیرفتند، و نخستین کسی که از در، درآمد رسول خدا بود و چون او را دیدند با کمال خرسندی گفتند: هذا الامین، رضینا، هذا محمد، «این امین است، به حکم وی تن می دهیم، این محمد است» چون رسول خدا را در جریان امر گذاشتند فرمود: «جامه ای نزد من آورید» آنگاه سنگ را گرفت و در میان جامه نهاد، و سپس گفت: هر طایفه ای يك گوشه جامه را بگیرد، پس همه آن را بلند کردند و به

۱ - به قول دیگر: سیلی در مکه آمد و کعبه را ویران ساخت و به قولی هم: زنی از قریش کعبه را

بخور می داد و شراره ای از آتش پرید و در کعبه را سوخت (ترجمه تاریخ یعقوبی، ۱، ص ۳۷۳).

۲ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۷ چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۵۵ ه . م .

پای کار رسانیدند، آنگاه رسول خدا آن را با دست خویش برگرفت و در جای خودش نهاد و کاری چنان مشکل به این آسانی به انجام رسید<sup>۱</sup>.

## علی در مکتب پیامبر (ص)

ابن اسحاق و طبری و ابن اثیر و امین الاسلام طبری روایت می کنند که یکی از نعمت های خداوند بر «علی بن ابی طالب» و از وسایل خیری که خدا برای او خواست و فراهم ساخت آن بود که قریش به قحطی و خشکسالی سختی گرفتار شدند و «ابوطالب» هم مردی عیالوار بود، پس رسول خدا به عموی خویش «عبّاس» که از ثروتمندان بنی هاشم بود گفت: ای «عبّاس» برادرت «ابوطالب» عیالوار است، و مردم به این قحطی که می بینی گرفتارند، بیا تا نزد وی برویم و از نظر مساعدت من یکی از فرزندان او را بگیرم و تو هم یکی را و آن دورا کفالت کنیم. «عبّاس» پذیرفت، و هر دو نفر نزد «ابوطالب» رفتند و گفتند: ما آمده ایم تا بعضی از فرزندان تو را تا موقعی که مردم از این قحطی درآیند کفالت نمائیم. «ابوطالب» گفت: «عقیل» را برای من بگذارید، و دیگر اختیار با شماست. رسول خدا علی را برگرفت و همراه برد و عبّاس جعفر را<sup>۲</sup>، علی پیوسته با رسول خدا بود تا خدایش به نبوت برانگیخت.

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۹ - ۲۱۴. به روایت مسعودی و ابن سعد به چهار نفر از بزرگان قریش: عتبّه بن ربیعّه بن عبد شمس بن عبد مناف، ابوزمعه: اسود بن مطلب بن اسد بن عبد العزی بن قصى، ابوامیه: حذیفه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم و قیس بن عدی سهمی فرمود تا: چهار گوشه آن جامه را گرفته بلندش کنند (مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۹. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۶).

۲ - ابوالفرج روایت می کند که عبّاس، طالب را گرفت و حمزه جعفر را و رسول خدا علی را و آنگاه رسول خدا گفت: همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید، یعنی: علی را. ابن ابی الحدید بعد از این که این مطلب را از احمد بن یحیی بلاذری و علی بن حسین اصفهانی (ابوالفرج) روایت کرده است، می گوید: علی از شش سالگی در کنار رسول خدا بود و آنچه رسول خدا در باره وی نیکی و مهربانی می کرد، و در حسن تربیت او دریغ نمی فرمود. در حقیقت، پاداش نیکی های ابوطالب پس از وفات عبدالمطلب بود و این مطابق است با آنچه علی خود می گفت که: «من پیش از آن که احدی از این امت خدا را پرستش کند، هفت سال او را عبادت می کردم» و نیز می گفت: «هفت سال بود که آواز فرشته ها را می شنیدم و روشنی را می دیدم و هنوز رسول خدا خاموش بود و اذن انذار و تبلیغ نیافته بود» چه هر گاه عمر علی در موقع اظهار دعوت سیزده سال و در موقع تسلیم شدن به رسول خدا

در این هنگام او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد، جعفر همچنان با «عبّاس» ماند تا اسلام آورد و از او بی نیاز گشت.<sup>۱</sup>

## رسول خدا در کوه حراء

علی (علیه السلام) می گوید: «وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي»<sup>۲</sup>.

رسول خدا هر سال مدتی را در کوه «حراء» به عزلت و تنهایی می گذراند و پیش از رسیدن وحی خواب های صادق می دید و خلوت و تنهایی را بیش از هر چیز دوست می داشت و در دره های مکه بر هر سنگ و درختی که گذر می کرد درود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» می شنید، و چون به راست و چپ و پشت سر می نگریست چیزی جز درخت و سنگ نمی دید.

رسول خدا در موقع اعتکاف در کوه «حراء» که به گفته «ابن اسحاق» در هر سال یک ماه، و بر حسب بعضی روایات، ماه رمضان بود، مساکین را اطعام می کرد، و چون اعتکافش به پایان می رسید، به مکه بازمی گشت و پیش از آن که به خانه اش بازگردد هفت بار یا هر چه خدا می خواست گرد کعبه طواف می کرد، و آنگاه به خانه اش می رفت.<sup>۳</sup>

از طرف پدرش شش سال بوده باشد، درست خواهد بود که پیش از همه مردم هفت سال خدا را عبادت می کرده است (ر. لک: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵، و ج ۲، ص ۸۲. مقاتل الطالبین، ص ۲۶).  
 شیخ مفید از انس بن مالک روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: فرشتگان بر من و علی هفت سال درود فرستادند چه شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد جز از من و علی به آسمان بالا برده نشد (ر. لک: ارشاد مفید، ص ۱۶) علی (علیه السلام) می گوید: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرِ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰).

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۴. الکامل، ج ۲، ص ۳۷. تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۷-۵۸، اعلام الوری، ص ۴۹، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۱.

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۰، یعنی پیامبر (ص) هر سال در کوه حراء اقامت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. م.

۳ - سیره النبی، مج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۴.

## بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله<sup>۱</sup>

در تاریخ بعثت رسول خدا، قول مشهور شیعه امامیه بیست و هفتم ماه رجب و قول مشهور فرق دیگر مسلمین ماه رمضان است، یعقوبی می نویسد: هنگامی رسول خدا مبعوث شد که چهل سال تمام از عمر او سپری گشت، و بعثت وی در ماه ربیع الأول و به قولی: در رمضان، و از ماه‌های عجم در شباط بود.<sup>۲</sup>

مسعودی می نویسد: چون رسول خدا به چهل سالگی رسید، در روز دوشنبه دهم ماه ربیع الأول، مطابق با روز بیست و سوم آبان ماه ۱۳۵۷ از پادشاهی «بُخْت نَصْر» و روز هشتم شباط سال ۹۲۱ از پادشاهی اسکندر، خدای «عزوجل» او را بر همه مردم مبعوث کرد.<sup>۳</sup> و نیز می گوید که: بعثت رسول خدا در سال بیستم پادشاهی خسرو پرویز بوده است.<sup>۴</sup> ابن سعد از ابن عباس و انس روایت کرده است که: رسول خدا روز دوشنبه مبعوث گردید و از ابی جعفر (باقر علیه السلام) روایت می کند که: روز دوشنبه هفدهم ماه رمضان در کوه (جِراء) فرشته‌ای بر رسول خدا که در آن روز چهل ساله بود، نازل شد، و فرشته‌ای که وحی بر روی آورد جبرئیل بود.<sup>۵</sup>

۱ - یعقوبی صورت فلکی سال بعثت رسول خدا را به دو روایت از ماشاء الله منجم و محمد بن موسی خوارزمی نقل کرده است. (ر. ک: ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۳۷۷).

۲ - ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۶.

۳ - التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸. ابن اثیر از ابن عبدالبر نقل می کند که بعثت رسول خدا در روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الأول در سال ۴۱ از عام الفیل بوده است (ر. ک: أسد الغابه، ج ۱، ص ۱۸). یعقوبی می نویسد: جبرئیل در شب شنبه و شب یکشنبه نزد وی آمد و در روز دوشنبه و به قول بعضی: روز پنجشنبه با دستور رسالت بر او آشکار گشت، و به قول کسی که آن را از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است: روز جمعه ده روز به آخر رمضان بوده است و برای همین است که خدا جمعه را عید مسلمانان قرار داد (ترجمه تاریخ، ص ۳۷۷).

۴ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲.

۵ - الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

ابن اسحاق می گوید: ابتدای نزول وحی بر رسول خدا در ماه رمضان بود آنگاه به آیاتی چند از قرآن مجید<sup>۱</sup> استدلال کرده، و روز بعثت را هفدهم ماه رمضان یعنی: روز بدر دانسته است.<sup>۲</sup>

ابن اسحاق روایت می کند که: رسول خدا به عادت می داشت که کوه «جِراء» رفت و چون شب بعثت فرا رسید، جبرئیل به فرمان خدای متعال نزد وی آمد، رسول خدا گفت: در حالی که خفته بودم، جبرئیل با نوشته‌ای از دیبا نزد من آمد و گفت: بخوان، گفتم: خوانا نیستم، پس مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است، سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: خوانا نیستم، باز مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است، سپس مرا رها ساخت و گفت: بخوان، گفتم: چه بخوانم؟ و این سخن را نمی گفتم مگر تا از دست وی رها شوم، و دیگر با من چنان نکند، پس گفت: **وَاقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ،** **إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.**<sup>۳</sup> پس آن را خواندم، سپس

۱ - سوره بقره: ۱۸۵. سوره انفال: ۴۱. سوره دخان: ۱ - ۵. سوره قدر: ۱ - ۵.

۲ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۵۸ - ۲۵۹. علامه مجلسی بعد از نقل سه روایت از کافی (ر. ک: فروع، ج ۱، ص ۲۰۳)، و یک روایت از امالی شیخ (ر. ک: امالی ابن الشیخ، ص ۲۸) که صراحت دارد در این که بعثت در بیست و هفتم ماه رجب بوده است. روایتی از کتاب عیون اخبار الرضا (ر. ک: ص ۲۶۱) نقل می کند که چون نزول قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله در ماه رمضان بوده است، وجوب روزه به آن مخصوص گشته است. آنگاه می گوید که: این خبر مخالف بسیاری دیگر از اخبار است، و پس از توجیه آن به چند وجه می گوید که: عامه در تاریخ بعثت رسول خدا بر پنج قول اختلاف دارند: ۱۷ رمضان، ۱۸ رمضان، ۲۴ رمضان، ۱۲ ربیع الاول و ۲۷ رجب، اما امامیه بر قول اخیر اتفاق کرده‌اند (ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۹ - ۱۹۰). شیخ طوسی نیز در مصباح المتعجد (ص ۵۶۶) تصریح دارد که شب بیست و هفتم رجب شب بعثت است و روایتی از امام جواد علیه السلام نقل می کند که رسول خدا در بامداد شب بیست و هفتم رجب به نبوت برگزیده شد. سپس می گوید: روز بیست و هفتم رجب روز بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از چهار روز سال است و روزه آن و نیز غسل و نماز مخصوصی که دارد مستحب است.

۳ - سوره ۹۶، آیه ۱ - ۵: «بخوان به نام پروردگارت که آفرید، آدمی را از خون بسته آفرید، بخوان و پروردگارت کریم تر است، همان که به وسیله قلم پیاموخت، انسان را آنچه نمی دانست پیاموخت».



مرا رها کرد و از نزد من بازگشت و از خواب پریدم در حالی که گویی این آیات چون نوشته‌ای به درستی در دل من نقش بسته بود<sup>۱</sup>، پس بیرون آمدم و آنگاه که در میان کوه رسیدم، آوازی از آسمان شنیدم که می‌گفت: ای محمد! تو پیامبر خدائی و من جبرئیلیم، سرم را به آسمان برداشتم و نگریستم، و ناگاه جبرئیل را در صورت مردی که پاهای خویش را در کران آسمان استوار ساخته بود، دیدم که می‌گفت: ای محمد تو پیامبر خدائی و من جبرئیلیم، پس ایستادم و به او می‌نگریستم، و پس و پیش نرفتم و روی خویش را از وی به کناره‌های آسمان می‌گردانیدم، اما به هیچ ناحیه‌ای نمی‌نگریستم مگر آن که او را همچنان مشاهده می‌کردم، همچنان ایستاده برجای ماندم و جلو نرفتم و به عقب هم برنگشتم تا آن که «خدیجه» کسانی در پس من فرستاد و به بالای مکه رسیدند، و نزد وی بازگشتند و من در همانجا ایستاده بودم. سپس از من بازگشت، و من هم به خانه‌ام نزد «خدیجه» آمدم و با مهربانی نزدیک وی نشستم، گفتم: یا اباالقاسم کجا بودی؟ به خدا قسم که در جستجوی تو کسانی را فرستادم تا به بالای مکه رسیدند و نزد من بازگشتند، پس آنچه را دیده بودم برای وی بازگفتم. گفتم: ای پسر عموا! شادمان و ثابت قدم باش، سوگند به کسی که جان «خدیجه» به دست او است امیدوارم پیامبر این امت تو باشی. آنگاه برخاست و جامه خویش بر تن راست کرد و نزد پسر عموی خویش «ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصى» که نصرانی شده و کتابهای آسمانی خوانده، و از اهل تورات و انجیل استفاده کرده بود، رفت و آنچه را از رسول خدا دیده و شنیده و به وی خبر داده بود، نزد وی بازگفت. «ورقه بن نوفل» گفت: قدوس قدوس، ای «خدیجه» سوگند به آن که جان «ورقه» به دست اوست، اگر راست می‌گویی البته همان فرشته بزرگ که نزد «موسی» می‌آمده است. بر وی نازل شده و پیامبر این امت هموست، وی را بگو ثابت قدم باشد. «خدیجه» نزد رسول خدا بازآمد، و گفتار «ورقه بن نوفل» را به وی

۱ - سهیلی در کتاب روض الانف می‌گوید: مصنف در صدر و ذیل تصریح کرده است که این واقعه در خواب رخ داده است، در حالی که نه در حدیث عایشه و نه در دیگر احادیث ذکری از خواب به میان نیامده است بلکه ظاهر حدیث عروه این است که نزول جبرئیل در آن هنگام که سوره «اقراء» را آورد در حال بیداری بوده است، چه این حدیث دلالت دارد بر این که پیغمبر در آغاز، پیش از آن که وحی بر او نازل شود، خوابهای صادق می‌دید سپس بر او وحی نازل شد، و می‌توان بین حدیث مصنف و دیگر احادیث به این نحو جمع کرد که چون امر نبوت امری است عظیم و تحمل بار پیامبری برای بشر ضعیف، سنگین و دشوار است لذا برای آماده نمودن نفس پیامبر و آسان کردن امر بر او در آغاز جبرئیل در خواب و سپس در بیداری بر او نازل گردید (روض الانف، ج ۲، ص ۳۹۲ چاپ دارالنصر) م.

## بازگفت<sup>۱</sup>

در این که نخستین قسمتی که از قرآن مجید نازل شده کدام قسمت است، اختلاف است: بیشتر، پنج آیه اول سوره «عَلَق» را گفته‌اند، برخی هم سوره مدثر<sup>۲</sup> را نخستین سوره نازل شده دانسته و به روایاتی استدلال کرده‌اند که منافاتی با نزول چند آیه از سوره اَقْرَأ پیش از آن ندارد. کسانی هم سوره فاتحة الكتاب<sup>۳</sup> را نخستین سوره می‌دانند، اینان نیز به روایاتی استدلال می‌کنند که با نزول چند آیه از سوره اَقْرَأ و سوره مدثر، پیش از آن سازگار است<sup>۴</sup>.  
ظاهر گفتار ابن اسحاق این است که سوره «وَالضُّحَى»<sup>۵</sup> پس از انقطاع وحی، نخستین بار نازل شده است، چه می‌گوید: سپس وحی از رسول خدا منقطع شد و سخت بر وی گران آمد و غمگینش ساخت تا جبرئیل بر وی فرود آمد و سوره ضحی را آورد و پروردگارش سوگند یاد کرد که او را وانگذاشته و دشمن نداشته است<sup>۶</sup>.  
یعقوبی تصریح دارد که سوره مدثر بعد از آیات سوره اَقْرَأ در روز دوم بعثت نازل شده و بنابراین انقطاع وحی پس از نزول این سوره خواهد بود.

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۵۴ - ۲۵۶. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۴ - ۱۹۵. ابن اسحاق نیز می‌نویسد: چون رسول خدا اعتکاف خود را به پایان برد و باز آمد به عادت همیشه ابتدا پیرامون کعبه به طواف پرداخت و در این حال، «ورقة بن نوفل»، او را دید و گفت: برادرزاده مرا به آنچه دیده‌ای و شنیده‌ای خبر ده، چون رسول خدا او را خبر داد، گفت: قسم به آن که جانم در دست اوست، همانا تویی پیامبر این امت و بی شک همان فرشته بزرگی که بر موسی فرود آمده است، بر تو نازل شده و البته تو را تکذیب کنند و آزار دهند و بیرون کنند و با تو بجنگند، و اگر من آن روز را دریابم، خدا را چنان یاری کنم که خود می‌داند آنگاه سر خویش را به رسول خدا نزدیک برد و فرق سرش را بوسه داد و رسول خدا به خانه خویش بازگشت (سیره النبی، ج ۱، ص ۲۵۷).

۲ - سوره ۷۴.

۳ - سوره ۱.

۴ - ر. ک: الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴ - ۲۵.

۵ - سوره ۹۳.

۶ - مدت فترت وحی سه روز است یا ۱۵ روز یا ۴۰ روز یا حدود دو سال یا دو سال و نیم، مختلف

نوشته‌اند (امتناع الاسماع، ص ۱۴).

۷ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۰. در روایتی که یعقوبی در ترتیب نزول سوره‌های قرآن مجید از ابن

عباس نقل می‌کند نیز سوره ضحی پیش از مزمل و مدثر و فاتحة الكتاب است (ر. ک: ترجمه تاریخ، ج ۱،

ص ۳۹۰). سیوطی قصیده‌ای عربی مشتمل بر ترتیب نزول سوره‌های قرآن مجید (۸۶ سوره مکی و

## آغاز دعوت

دعوت رسول خدا و اندازی که در آغاز سوره مدثر بدان مأمور گشت از محیط خانه و زندگی خود وی شروع شد و نخست همسرش «خدیجه» دختر «خویلد» ایمان آورد و رسالت وی را تصدیق کرد و پیوسته رسول خدا را در ثبات و استقامت یاری می داد.

در همین محیط خانوادگی بود که «علی بن ابی طالب» پیش از همه مردان به رسول خدا ایمان آورد و با وی نماز گزارد و در آنچه از جانب خدا می آورد تصدیقش می کرد و سپس «زید بن حارثه» نخستین مردی بود که پس از «علی» اسلام آورد و نماز خواند.<sup>۱</sup>

مقریزی پس از نام بردن هشت نفر که پیش از همه اسلام آورده اند می گوید: اما علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی هاشمی، پس هرگز به خدا شرك نیاورده بود، چه خدای متعال خیر او را می خواست و او را در کفالت پسر عمویش سید المرسلین «محمد» صلی الله علیه و سلم قرار داد، و هنگامی که وحی به رسول خدا آمد و «خدیجه» را خبر داد و او هم تصدیق کرد، خدیجه و علی بن ابی طالب و زید بن حارثه «حب» رسول خدا صلی الله علیه و آله با وی نماز می گزاردند، و موقعی که نزد کعبه نماز می گزارد و بیم آن می رفت که قریش مزاحم شوند، «علی» و «زید» او را محافظت می کردند.<sup>۲</sup>

مسعودی می نویسد: بسیاری از مردم را عقیده بر آن است که «علی» هرگز به خدا شرك نیاورد، تا از نو اسلام آورد، بلکه در همه کار پیرو رسول خدا بود، و به وی اقتدا می کرد، و بر همین حال بالغ شد، و خدا او را عصمت داد و مستقیم داشت و برای پیروی پیامبر خود توفیق داد، چه آن دو در طاعتها مضطر و مجبور نبودند، بلکه با اختیار و قدرت، طاعت

۲۸ سوره مدنی) نقل کرده است (ر. ک: الاتقان، ج ۱، ص ۲۶ - ۲۷) شهرستانی پنج جدول در ترتیب نزول سوره ها و پنج جدول در ترتیب سوره ها در پنج مصحف نقل می کند (ر. ک: تفسیر خطی شهرستانی، شماره ۷۸ ب کتابخانه مجلس شورای ملی تهران). قاضی عیاض یحیی سبّتی و سعید بن احمد مقرئ (عموی احمد مقرئ نویسنده کتاب نفع الطیب) و کفعمی از بزرگان علمای شیعه هر کدام خطبه ای دارند مشتمل بر نام همه سوره های قرآن به ترتیب فعلی قرآن مجید و کفعمی را نیز قصیده ای است در مدح رسول خدا مشتمل بر نامهای سوره های قرآن (ر. ک: اندلس یا تاریخ مسلمین در اروپا، ص ۲۲۶ - ۲۲۸).

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۲ - ۲۶۵.

۲ - امتاع الاسماع، ص ۱۶ - ۱۷.

پروردگار و موافقت امر وی و پرهیز از مناهی او را برگزیدند.<sup>۱</sup>  
 برخی گفته‌اند که: جبرئیل در روز دوم بعثت رسول خدا برای تعلیم نماز و وضو، نازل شد.<sup>۲</sup>

یعقوبی می‌نویسد: «نخستین نمازی که بر وی واجب گشت نماز ظهر بود، جبرئیل فرود آمد و وضو گرفتن را به او نشان داد و چنان که جبرئیل وضو گرفت رسول خدا هم وضو گرفت. سپس نماز خواند تا به او نشان دهد که چگونه نماز بخواند، پس رسول خدا نماز خواند.

به روایت بعضی: نخستین نمازی که رسول خدا خواند «صَلْوَةٌ وَسَطِيٌّ» یعنی همان نماز ظهر بود و آن روز هم جمعه بود، و سپس «خَدِيْجَه» دختر «خُوَيْلِد» رسید و رسول خدا او را خبر داد، پس وضو گرفت و نماز خواند، آنگاه «علی بن ابی طالب» رسول خدا را دید و آنچه را دید انجام می‌دهد انجام داد.<sup>۳</sup>

ابن اسحاق می‌نویسد: نماز در ابتدا دو رکعتی بر رسول خدا واجب شد و سپس خدای متعال آن را در حضر چهار رکعت تمام قرار داد، و در سفر بر همان صورتی که اول واجب

۱ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۳.

۲ - امتاع الاسماع، ص ۱۵.

۳ - ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۸. سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۳ - ۲۶۴. ابن اسحاق گوید: برخی دانایان ذکر کرده‌اند که: رسول خدا در موقع نماز به دره‌های مکه می‌رفت و علی بن ابی طالب پنهان از پدرش ابی طالب، و از همه عموهایش و دیگر رجال قریش همراه وی می‌رفت و نمازها را در میان دره‌ها می‌گزاردند و شب که می‌شد برمی‌گشتند، چندی بدین منوال گذشت تا روزی ابوطالب آن دورا در حال نماز دید و پس از سؤال و جواب با رسول خدا، به علی گفت: پسر جان! این چه دینی است که داری؟ گفت: ای پدر! من به خدا و رسولش ایمان آورده و او را در آنچه آورده تصدیق کرده‌ام و همراه وی برای خدا نماز می‌گزارم و از وی پیروی می‌کنم، ابوطالب گفت: البته ترا جز به خیر و صلاح دعوت نکرده است، پس همراه وی باش (سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۵). تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۸). طبری می‌نویسد: بعد از اقرار به توحید و بیزاری از بت‌ها اول چیزی که از شرایع اسلام خدای عزوجل واجب کرد، نماز بود و از ابن عباس و زید بن ارقم روایت می‌کند که اول کسی که با رسول خدا نماز گزارد علی بود. و از جابر روایت می‌کند که رسول خدا روز دوشنبه مبعوث شد، و علی روز سه شنبه نماز خواند. و از علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت: «منم بنده خدا و برادر رسول او، و منم صدیق اکبر» نمی‌گوید این را پس از من، مگر دروغگوی دروغ‌پردازی، هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم (تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۳ - ۵۶).

شده بود باقی گذاشت. آنگاه روایتی نقل می کند که: دو روز در اوقات پنج نماز، جبرئیل بر رسول خدا نازل می شد. و در وقت هر نماز رسول خدا را به خواندن نماز آن وقت وامی داشت، و پس از دو روز گفت: ای محمد! نماز را مانند نماز دیروز و امروز بخوان<sup>۱</sup>. از «عَمْرُوبِنِ عَبَسَةَ سُلَمَى»<sup>۲</sup> روایت شده است که می گفت: در آغاز بعثت که داستان رسول خدا را شنیدم، نزد وی شرفیاب شدم و گفتم: امر خویش را برای من توصیف کن. پس امر رسالت خود و آنچه را خداوند او را بدان مبعوث کرده بود برای من توصیف کرد.<sup>۳</sup> گفتم: آیا کسی هم در این امر تو را پیروی کرده است؟ گفت: آری زنی و کودکی و غلامی، و مقصودش خدیجه دختر خُوَیْلِد و علی بن ابی طالب و زَیْد بن حارثه بود.<sup>۴</sup>

عَفِیف<sup>۵</sup> کِنْدی می گوید: در دوران جاهلیت به مکه رفتم تا برای خانواده خویش از پارچه ها و عطر آنجا خریداری کنم. پس نزد «عَبَّاس بن عَبْدِ الْمُطَّلِب» که مردی بازرگان بود، رو به کعبه نشسته بودم که خورشید در آسمان برآمد و به زوال رسید، ناگاه جوانی آمد و دیده به آسمان دوخت و سپس رو به کعبه ایستاد، اندک زمانی فاصله شد که پسر رسید و دست راست وی ایستاد و طولی نکشید که زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد پس جوان به رکوع رفت و آن پسر و زن هم رکوع کردند، و چون سر از رکوع برداشت آنان هم سر از رکوع برداشتند، آنگاه به سجده رفت و آن پسر و زن نیز سجده کردند. به «عَبَّاس» گفتم: امری است عظیم، گفت: آری امری عظیم، این جوان را می شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این «محمّد بن عبدالله» برادرزاده من است. این را می شناسی؟ این هم «علی» برادرزاده من است. این زن را می شناسی؟ این هم «خدیجه» دختر «خُوَیْلِد» همسر اوست. اکنون این برادرزاده ام می گوید که: پروردگار آسمان و زمین او را به این دینی که بر آن است مأمور ساخته است، به خدا

۱ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲ - با فتح عین و با و سین: از بنی بهشّه بن سلیم، با ضم با و سین.

۳ - عمرو می گوید: گفتم: چه کاره ای؟ گفت: رسول خدا. گفتم: خدا ترا به چه چیز مبعوث کرده است؟ گفت: به آن که خدا بدون هیچ شریکی عبادت شود (و بت ها شکسته شود) و خونریزی از میان برود، و با خویشاوندان مهربانی شود. گفتم: در این امر که با تو همداستان است؟ گفت: آزادی و بنده ای. گفتم: دست خویش را بگشا تا با تو بیعت کنم. پس دست خویش را گشود و بر اسلام با وی بیعت کردم و خود را چهارمین مسلمان می دانستم (اسد الغابه، ج ۴ ص ۱۲۰).

۴ - ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۵ - باوردی آن را به ضم عین ضبط کرده است (الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۰، از ابن فتحون).

قسم که در تمام روی زمین جز این سه نفر احدی بر این دین نیست<sup>۱</sup>.

ابن اسحاق می گوید: پس از «زید بن حارثه»، «ابوبکر: عتیق<sup>۲</sup> بن ابی قحافه: عثمان بن عامر تیمی» اسلام آورد و اسلام خود را آشکار ساخت و مردی نسب شناس و تاجر پیشه و معروف بود، و مردان قریش به منظور بازرگانی و غیره نزد وی رفت و آمد می کردند، و در اثر دعوت وی «عثمان بن عفان بن ابی العاص بن أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف»، «زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی»، «عبد الرحمان بن عوف زهری»، «سعد بن ابی وقاص: مالک بن اُمیْب<sup>۳</sup> بن عبد مناف بن زهره بن کلاب»، «طلحه بن عبیدالله تیمی» اسلام آوردند و آنان را نزد رسول خدا آوردند تا اسلام خویش را به وی اظهار داشتند و نماز گزارند، و همین هشت نفرند که در پذیرفتن اسلام بر همگی سبقت جسته اند<sup>۴</sup>.

۱- ر. ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۱۴. تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۵۶. در روایت دوم طبری و ابن حجر و روایت ابن عبدالبر و روایت طبرسی چنین است که: عباس گفت: محمد معتقد است که گنجهای خسرو و قیصر را فتح می کند، و عقیق پس از مسلمان شدن می گفت: کاش من آن روز ایمان آورده بودم تا سومین (و در روایت سوم طبری: چهارمین) مسلمان (و در روایت اول ابن عبدالبر و روایت طبرسی: دومین فرد با علی بن ابی طالب) می بودم (ر. ک: الاستیعاب، ذیل ص ۱۶۳-۱۶۵، ج ۳، الاصابه. الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۰. از بغوی در معجم، ابویعلی، نسائی در خصائص، عقیلی در ضعفاء، بخاری در تاریخ خود، بغوی به سندی دیگر، ابن ابی حنیفه، ابن منده، صاحب غیلابیات، حاکم در مستدرک، اعلام الوری ص ۴۸-۴۹ و انسان العیون، ج ۱، ص ۳۰۶).

۲- نام وی را عبدالله و لقبش را عتیق نوشته اند.

۳- جمهرة انساب العرب: وهیب (ص ۱۲۹). چاپ دارالمعارف مصر ۱۳۹۱ ه. م.

۴- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۹، چاپ مصطفی حلبی ۱۳۵۵، م. در نخستین کسی که دعوت رسول خدا را پذیرفت، و نیز در ترتیب سابقین به اسلام اقوال زیر به نظر رسیده است:

(۱) پیش از همه خدیجه، سپس به ترتیب علی، زید بن حارثه، ابوذر، ابوبکر.

(۲) پیش از همه خدیجه. سپس به ترتیب علی، زید بن حارثه، ابوبکر، ابوذر (ترجمه تاریخ

یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۹).

(۳) پیش از همه خدیجه، سپس به ترتیب ابوبکر، بلال بن حمامه، عمرو بن عبسه.

(۴) پیش از همه زید بن حارثه، سپس به ترتیب خدیجه، علی (مروج الذهب، ج ۲، ص

۲۸۴).

(۵) پیش از همه خدیجه، سپس زید بن حارثه.

(۶) پیش از همه خدیجه، سپس خیاب بن اُرت.

(۷) پیش از همه خدیجه، سپس بلال بن حمامه (التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸-۱۹۹).

سپس این افراد دین اسلام را پذیرفتند .  
 أَبُو عُبَيْدَةَ : عامر بن عبد الله بن جراح فهري .  
 ابوسلمه : عبد الله بن عبد الأسد مخزومي (عمه زاده رسول خدا، و شوهر ام سلمه) .  
 أرقم بن أبي الأرقم : عبد مناف بن أسد مخزومي .  
 عثمان بن مظعون جمحي .  
 قدامة بن مظعون جمحي .  
 عبد الله بن مظعون جمحي .  
 عبدة بن حارث بن مطلب بن عبد مناف .  
 سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل عدوي .  
 فاطمه دختر خطاب بن نفيل (خواهر عمر و همسر سعيد بن زيد) .

مسعودی می گوید: قول اهل بیت و شیعیان نشان که عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله و زيد بن ارقم، و جمعی دیگر نیز آن را روایت کرده اند، آن است که علی در اسلام بر همه مردان سبقت گرفت، و در سن علی علیه السلام روزی که اسلام آورد اختلاف است: فرقه ای ۱۵ سال، و جمعی ۱۳ سال گفته اند، قول: نه سال، هشت سال، هفت سال، شش سال و پنج سال نیز هست، این بدان جهت است که فضایل وی از میان ببرند و مناقب او را جلوگیر شوند و اسلام او را اسلام طفلی صغیر و کودکی فریبخوار جلوه دهند که میان بیش و کم فرق نمی گزارد، و شك و یقین را از هم تمیز نمی دهد، و حقی را نمی شناسد تا در پی آن برود، و باطلی را نمی داند تا از آن دوری گزیند (التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸) .

یعقوبی بعد از اسلام خدیجه و علی و زید بن حارثه و ابوذر و ابوبکر به ترتیب اسلام عمرو بن عبسه سلمی، خالد بن سعید بن عاص اموی، سعد بن ابی وقاص زهری، عتبه بن غزوان، خباب بن ارت، و مصعب بن عمیر را پیش از دیگران می نویسد (ترجمه تاریخ، ج ۱، ص ۳۷۹) . ابن حزم نیز اسلام بلال و سپس عمرو بن عبسه سلمی و خالد بن سعید بن عاص را بر اسلام پنج نفری که به وسیله ابوبکر اسلام آورده اند مقدم می شمارد (جوامع السیره، ص ۴۵ - ۴۶) . اما ابن اسحاق، بلال و عمرو بن عبسه را اصلاً در سابقین به اسلام نام نمی برد (سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۷۴) . ظاهراً جهت آن که در روایات مربوط به سابقین به اسلام نامی از دختران رسول خدا نیست آن است که در اول بعثت تا حدود سه سال، دعوت رسول خدا محرمانه بود و زینب دختر بزرگ رسول خدا در خانه شوهر و پسر خاله اش ابوالعاص بن ربیع بود، و رقیه، و ام کلثوم هم به پسران ابولهب: عتبه و عتیه تزویج شده بودند، و فاطمه یا هنوز تولد نیافته بود، یا هم پنجساله بیشتر نبود، اما حلبی بر گفته ابن اثیر که به اجماع مسلمین از همه خلق خدا پیشتر خدیجه اسلام آورد و مرد یا زنی بر وی پیشی نگرفت، اشکال می کنند که: چهار دختر رسول خدا در این تاریخ بوده اند، و بعید است دیرتر از مادر خود اسلام آورده باشند، مگر آنکه گفته شود: آنها سابقه شرك نداشته اند (انسان العیون، ج ۱، ص ۳۰۳) .

- اسماء دختر ابوبکر<sup>۱</sup> و أم الفضل (همسر عباس بن عبدالمطلب<sup>۲</sup>).
- خبّاب بن آرت (تمیمی یا خزاعی، حلیف بنی زُهره).
- عمیر بن ابی وقاص (برادر سعد بن ابی وقاص).
- عبدالله بن مسعود هذلی (حلیف بنی زُهره).
- مسعود بن ربیعہ قاری (از طائفہ بنی ہون بن خزیمہ کہ آنان را «قارہ» می گفتند).
- سلیط بن عمرو بن عبد شمس از بنی عامر بن لؤی.
- حاطب بن عمرو بن عبد شمس (برادر سلیط).
- عیّاش بن ابی ربیعہ مخزومی.
- اسماء دختر سلامه بن مخرّبه تمیمی (همسر عیّاش بن ربیعہ).
- خنیس بن حذافه سہمی (شوهر اول حفصہ).
- عامر بن ربیعہ، از عنز بن وائل (حلیف آل خطاب).
- عبدالله بن جحش بن رثاب، از بنی اسد بن خزیمہ (عمہ زاده رسول خدا).
- ابو احمد بن جحش (برادر عبدالله).
- جعفر بن ابی طالب.
- اسماء دختر عمیس خثعمی (همسر جعفر).
- حاطب بن حارث جمحی.
- فاطمہ دختر مجلّل بن عبدالله از بنی عامر بن لؤی (همسر حاطب).
- خطّاب بن حارث بن معمر (برادر حاطب).
- فکّیہہ دختر یسار (همسر خطّاب).
- معمر بن حارث بن عمرو جمحی.
- سائب بن عثمان بن مظعون جمحی.
- مطلب بن ازہر، از بنی زُهره بن کلاب.
- رملہ دختر ابو عوف سہمی (همسر مطلب).
- نحّام بن نعیم بن عبدالله عدوی.

۱ - در اینجا ابن هشام به نقل از ابن اسحاق عایشه را هم با قید این کہ صغیر بوده نام برده است (ج

۱، ص ۲۷۱، چاپ مصطفیٰ حلبی، ۱۳۵۵ . م .)

۲ - انسان العیون، ج ۱، ص ۳۱۱.



عامر بن فهیره .  
 خالد بن سعید بن عاص اموی .  
 آمینه دختر خَلَف بن اسعد خزاعی (همسر خالد) .  
 حاطب بن عمرو، از بنی عامر بن لؤی .  
 ابو حذیفه : قیس بن عتبه بن ربیعہ، از بنی عبد شمس بن عبد مناف .  
 واقد بن عبد الله تمیمی (حلیف بنی عدی بن کعب) .  
 خالد بن بکیر بن عبدیاللیل، از بنی عبد مناة بن کنانه (حلفای بنی عدی بن کعب) .  
 عامر بن بکیر (برادر خالد) .  
 عاقل بن بکیر (برادر دیگر خالد) .  
 ایاس بن بکیر (برادر دیگر او) .  
 عمار بن یاسر عَنسی از بنی مذحج (به فتح میم و کسر حاء) .  
 صُهیب بن سنان، از بنی نمر بن قاسط (حلیف بنی تیم بن مره) .  
 سپس مردم دسته دسته از مرد و زن به دین اسلام درآمدند تا این که نام اسلام در مکه شایع گشت و بر سر زبانها افتاد .<sup>۳</sup>

## اسلام جعفر بن ابی طالب

ابن اثیر می نویسد که : «جعفر بن ابی طالب» اندکی بعد از برادرش «علی» اسلام

۱ - بعضی نام او را «مُهشم» به ضم میم و تشدید شین مکسوره نوشته اند (ر. ک: به سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۷، چاپ مصطفی حلی ۱۳۵۵ و جوامع السیره، ص ۵۰، چاپ دارالمعارف و جمهره انساب العرب، ص ۷۷، چاپ دارالمعارف ۱۳۹۱ هـ . و اسد الغابه، ج ۴، ص ۴۲۵، و کتب دیگر) و نیز در نام او هشیم و هاشم هم ذکر شده است (ر. ک: اصحابه، ج ۴، ص ۴۲، چاپ دارصادر ۱۳۲۸) در کتاب روض الانف نام ابو حذیفه بن عتبه به طور قطعی قیس ذکر شده و مهشم که به کسر میم و سکون هاء، و فتح شین ضبط شده نام ابو حذیفه بن مغیره قرار داده شده است نه نام ابو حذیفه بن عتبه (ج ۳، ص ۲۳) . م .

۲ - این برادر از قلم افتاده بود، اینجانب آن را از سیره ابن هشام گرفته و افزودم (ج ۱، ص ۲۷۸) . م .

۳ - سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۴ .

آورد. روایت شده است که ابوطالب، رسول خدا صلی الله علیه و سلم و علی رضی الله عنه را دید که نماز می خوانند، و علی پهلوی راست رسول خدا ایستاده است، پس به «جعفر» رضی الله عنه گفت: **صِلْ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ وَصَلِّ عَنِ يَسَارِهِ**: «تو هم بال دیگر پسر عمویت باش و در پهلوی چپ وی نماز گزار»<sup>۱</sup> پس جعفر بن ابی طالب در طرف دیگر رسول خدا به نماز ایستاد.<sup>۲</sup> و اسلام جعفر پیش از آن بود که رسول خدا به خانه «أرقم» درآید و در آنجا به دعوت مشغول شود.<sup>۳</sup>

## اسلام حمزه بن عبدالمطلب

داستان اسلام آوردن «حمزه بن عبدالمطلب» را ابن اسحاق به تفصیل آورده، و تاریخ آن را تعیین نکرده است.<sup>۴</sup> اما دیگران تصریح کرده اند که «حمزه» در سال دوم بعثت رسول خدا به دین اسلام درآمد.<sup>۵</sup> برخی دیگر اسلام «حمزه» را در سال ششم بعثت و بعد از رفتن رسول خدا به خانه «أرقم» می نویسند.<sup>۶</sup>

## دارالتبلیغ أرقم

تا موقعی که دعوت آشکار نگشته بود، اصحاب رسول خدا برای نماز به دره های مکه می رفتند و نماز خود را از قریش پنهان می داشتند، روزی «سعد بن ابی وقاص» با چند نفر از اصحاب رسول خدا (از جمله: عمار، ابن مسعود<sup>۷</sup>، خباب و سعید بن زید) در یکی از

۱ - اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲ - بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۴.

۳ - ر. ک. به: اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۸۶ و استیعاب، هامش اصابه، ج ۱، ص ۲۱۰ و اصابه، ج ۱، ص ۲۳۷ والطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۱ و غیره. م.

۴ - سیره النبی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۵ - اسدالغابه، ج ۲، ص ۴۶. الاستیعاب، ذیل اصابه ج ۱، ص ۲۷۱. الاصابه، ج ۱، ص ۳۵۳.

۶ - ر. ک. الاستیعاب، ذیل اصابه، ج ۱، ص ۲۷۱. ابوطالب از اسلام حمزه قرین مسرت گشت و در تشویق و دعوت او به پایداری، اشعاری گفت (ر. ک. اعلام الوری، ص ۵۸).

۷ - الکامل، ج ۲، ص ۴۰.

دره‌های مکه نماز می‌گزاردند که چند نفر از مشرکین رسیدند و با نمازگزاران به ستیزه برخاستند و کارشان را نکوهش کردند تا جنگ در میان آنان درگرفت، و در همین روز بود که «سعد بن ابی وقاص» مردی از مشرکان را با استخوان فک شتری زخمی کرد، و این نخستین خونی بود که در اسلام ریخته شد.<sup>۱</sup>

پس از این واقعه بود که رسول خدا و یارانش در خانه «أرقم» پنهان شدند و در همانجا نماز می‌گزاردند و خدا را عبادت می‌کردند، تا خدای متعال رسول خود را فرمود: دعوت خویش را آشکار سازد<sup>۲</sup>، «عمار بن یاسر» و «صهیب بن سنان» و جمعی دیگر در خانه «أرقم» اسلام آوردند.<sup>۳</sup>

## علنی شدن دعوت

سه سال از بعثت رسول خدا گذشته بود که برای علنی شدن دعوت دو دستور آسمانی رسید، و هرچند ظاهر عبارت ابن اسحاق<sup>۴</sup> که طبری هم نقل کرده<sup>۵</sup> آن است که این دو دستور با هم یا نزدیک به هم رسیده است، اما با توجه به ترتیب نزول سوره‌های قرآن مجید یقین است که مدتی میان این دو دستور فاصله بوده و به ترتیب، نازل و اجرا شده است.<sup>۶</sup>

۱ - سیره‌النبی، ج ۱، ص ۲۷۵. تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۶۱ - ۶۲.

۲ - این خانه در پای کوه صفا بود و اکنون به «دار خیزران» معروف است، منصور خلیفه آن را خرید و به فرزند خویش مهدی داد، سپس مهدی آن را به خیزران مادر دو فرزندش موسی هادی و هارون رشید بخشید، و در اسلام زنی نبود که دو خلیفه از وی متولد شود مگر همین خیزران و «ولاده» کنیز عبدالملک بن مروان، مادر ولید و سلیمان (انسان‌العیون، ج ۱، ص ۳۱۹).

۳ - نوشته‌اند که عمر نیز در خانه ارقم اسلام آورده است (الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۳. چاپ بیروت ۱۳۷۷. م.) و در این صورت باید رسول خدا تا سال ششم بعثت در آنجا مانده باشد.

۴ - سیره‌النبی، ج ۱، ص ۲۷۴.

۵ - تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۶۱.

۶ - سوره شعراء (۲۶) که آیات انذار عشیره در آن است، بعد از سوره طه نازل شده است، و سپس به ترتیب سوره‌های نمل (۲۷)، قصص (۲۸)، بنی اسرائیل (۱۷)، یونس (۱۰)، هود (۱۱)، یوسف (۱۲)، و آنگاه در سوره حجر (۱۵) که دستور علنی کردن دعوت و مقاومت و بی‌اعتنائی به مخالفت مشرکین در آن واقع است، نازل گشته است (ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۰. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۶۷. الاثقان، ج ۱، ص ۲۶).

## انذار عشیرهٔ اقربین

ظاهر تواریخ و کتب تفسیر و حدیث آن است که انذار «عشیرهٔ اقربین» در چند نوبت و به چند صورت انجام یافته است. یعقوبی می نویسد: خدای عزوجل او را فرمود که خویشان نزدیکتر خود را بیم دهد، پس بر کوه «مره» ایستاد، و با صدای بلند فریاد زد: ای آل فِهْر! در این هنگام همه طوایف قریش نزد وی فراهم شدند، ابولهب گفت: اینان آل فِهْرند. سپس فریاد کرد: ای آل غالب! پس بنی محارب بن فِهْر و بنی حارث بن فِهْر بازگشتند. سپس فریاد برآورد: ای آل لُوی! بنی تیم ادرم بن غالب هم رفتند. آنگاه فریاد زد: ای آل مره! بنی عدی بن کعب و بنی سهم و بنی جمح (بنی هصیص بن کعب) نیز رفتند. بعد فریاد زد: ای آل کلاب! بنی تیم بن مره و بنی مخزوم بن یقطه بن مره هم رفتند. سپس فریاد کرد: ای آل قصی! بنی زهره نیز رفتند. سپس فریاد برآورد: ای آل عبد مناف! بنی عبدالدار و بنی عبدالعزی (پسران قصی) رفتند. باز فریاد برآورد: ای آل هاشم! بنی عبد شمس و بنی نوفل هم رفتند و تنها بنی عبدالمطلب باقی ماندند. سپس ابولهب گفت: اینان بنی هاشم اند که فراهم گشته اند، آنگاه در یکی از خانه های بنی هاشم آنان را مجتمع ساخت.<sup>۱</sup>

رسول اکرم «علی» را فرمود تا: یک صاع طعام تهیه کند. و یک پای گوسفند هم بر آن نهد و ظرفی هم از شیر آماده کند. آنگاه فرزندان «عبدالمطلب» را فراهم سازد تا با آنان سخن

۱ - در کتاب تاریخ الامم آمده است، بر کوه صفا برآمد و فریاد کرد: یا صبا حاه . . . پس گفت: اگر شما را خبر دهم که سوارانی از دامن این کوه می رسند، آیا سخن مرا باور می کنید؟ گفتند: ما از تو دروغی نشنیده ایم. گفت: پس من شما را از روبرو بودن با عذاب سختی بیم می دهم. ابولهب گفت: تباً لك، برای چنین سخنی ما را فراهم ساخته ای؟ سپس برخاست، در این موقع سوره «تبت» *یٰ اٰیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تَبَّتْ وَاٰتَتْكُمْ* تا آخر سوره نازل شد (ج ۲، ص ۶۲).

و در الطبقات الکبری آمده، چون آیه «وَأَنْذِرْ عَشِیْرَتَكَ الْأَقْرَبِیْنَ» نازل شد، رسول خدا بر کوه صفا بالا رفت و گفت: ای گروه قریش! قریش گفتند: محمد است که بالای صفا فریاد می کند، پس به وی روی آوردند و نزد وی فراهم شدند. پس (بعد از آنچه از طبری نقل شد) گفت: ای بنی عبدالمطلب! ای بنی عبد مناف! ای بنی زهره! - تا این که طوایف قریش همه را برشمرد. همانا خدا مرا فرموده است که: خویشان نزدیکتر خود را بیم دهم، و من برای شما نه سودی از دنیا به دست دارم، و نه بهره ای از آخرت، مگر آن که بگوئید: لا اله الا الله (ج ۱، ص ۲۰۰).

۲ - بر حسب روایتی که یعقوبی بعد از این نقل می کند، انجمن «عشیرهٔ اقربین» در خانه حارث بن عبدالمطلب بوده است (ر. ک: ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۸۳ - ۳۸۴).

بگوید، علی غذا را آماده ساخت و «بنی عبدالمطلب» را که چهل مرد، یکی بیش یا کم می شدند، فراهم ساخت. همگی از آن طعام خوردند و نوشیدند و سیر شدند، و خوراکیها همچنان برجای ماند. اما پیش از آن که رسول خدا سخن بگوید، ابولهب او را به ساحری نسبت داد و جمعیت متفرق شدند.<sup>۱</sup>

به روایت یعقوبی: سپس آنان را چنانکه خدا به وی امر فرموده بود بیم داد. و به آنان اعلام کرد که: خدا آنان را برتری داده و برگزیده و پیامبر خود را در میانشان مبعوث کرده، و او را فرموده است که: بیمشان دهد.<sup>۲</sup>

پس ابولهب گفت: پیش از آن که دیگران جلو محمد را بگیرند، جلو او را بگیرید، چه آن روز اگر به یاری وی برخیزید کشته می شوید و اگر او رها کنید خوار می گردید. ابوطالب گفت: ای ننگ خاندان! به خدا قسم برای یاری او آماده ایم، و در آینده هم یاور او خواهیم بود. ای پسر برادرم! هرگاه خواستی به سوی پروردگارت دعوت کنی ما را اعلام کن تا مسلح شده همراه تو بیرون آئیم.<sup>۳</sup>

روز دیگر رسول خدا به «علی» گفت: این مرد با سخنانی که گفت و شنیدی جمعیت را متفرق ساخت، و نشد که با آنان سخن گویم. بار دیگر همان مقدار خوراکی تهیه کن و آنان را نزد من فراهم ساز. «علی» (علیه السلام) می گوید: خوراکی را تهیه کردم و آنان را فراهم ساختم، و رسول خدا مثل روز گذشته پاره ای گوشت برگرفت و پاره پاره ساخت و در اطراف سفره ریخت و گفت: بخورید به نام خدا.

پس همگی خوردند و آشامیدند و سیر شدند، پس رسول خدا به سخن آمد و گفت: ای فرزندان «عبدالمطلب» به خدا قسم هیچ جوان عربی نمی شناسم که بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای قوم خود آورده باشد. به راستی که من خیر دنیا و آخرت را برای شما

۱ - تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۶۲ - ۶۳.

۲ - در کامل ابن اثیر با تصریح به نوبت دوم به این عبارت: الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحْمَدُهُ وَاسْتَعِينَهُ وَأُومِنُ بِهِ وَآتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، سپس گفت: إِنَّ الرَّالِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً، وَاللَّهُ لَتَمُوتُنَّ كَمَا تَنَامُونَ، وَ لَتَبْعَثُنَّ كَمَا تَسْتَقِظُونَ وَ لَتَحَاسِبُنَّ بِهَا تَعْمَلُونَ، وَ إِنَّهَا الْجَنَّةُ أَبَدًا وَالنَّارُ أَبَدًا (ر. ك: الكامل، ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱. انسان العيون، ج ۱، ص ۳۲۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۷. جمهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۵۱).

۳ - ترجمه تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۴.

آورده‌ام، و خدای مرا فرموده است که: شما را به جانب او دعوت کنم. ای «بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ!» خدا مرا بر همه مردم عموماً و بر شما بالخصوص مبعوث کرده و گفته است: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup> و من شما را به دو کلمه‌ای که بر زبان سبک و در میزان سنگین است دعوت می‌کنم، به وسیله این دو کلمه عرب و عجم را مالک می‌شوید، و اُمّت‌ها رام شما می‌شوند، و با این دو کلمه وارد بهشت می‌شوید، و با همین دو کلمه از دوزخ نجات می‌یابید: گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و گواهی بر پیامبری من<sup>۲</sup>، پس کدام يك از شما مرا در این راه کمک می‌دهد تا برادر من، و وصی من، و خلیفه من<sup>۳</sup> در میان شما باشد؟ (تا برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من باشد<sup>۴</sup>).

پس احدی از آنان وی را پاسخ نداد، اما من که از همه خردسال‌تر، و کم جثه‌تر و کوچکتر بودم گفتم: یا رسول الله! من تو را در این کار یاری می‌دهم (پس گفت: بنشین، و سپس گفتار خویش را تکرار کرد و همچنان خاموش ماندند تا من گفتار نخستین خود را بازگفتم، پس گفت: بنشین. و بار سوم سخن را بر آنان تکرار فرمود، و احدی از ایشان حتی به يك حرف وی را پاسخ نگفت، و باز من برخاستم و گفتم: یا رسول الله! برای یاری تو در این امر آماده‌ام<sup>۵</sup>).

پس گردنم را گرفت و گفت: هان این است برادر من، و وصی من، و خلیفه من در میان شما، پس از وی بشنوید و فرمانش را ببرید. پس جمعیت به پا خاستند و می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: تو را امر کرد که از پسرت بشنوی و او را اطاعت کنی<sup>۶</sup>.

۱ - سوره شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۴.

۲ - ارشاد مفید، ص ۳۴.

۳ - طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۲، چاپ اروپا. م، و در روایت دوم طبری: برادر من، و دمساز من، و وارث من (ج ۳، ص ۱۱۷۳، چاپ اروپا. م).

۴ - ارشاد مفید، ص ۲۴.

۵ - ارشاد مفید، ص ۲۴ - ۲۵.

۶ - تاریخ الامم والملوک، ص ۶۲ - ۶۴. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸۷. از خاصه و عامه، و از تفسیر ثعلبی، و از براء بن عازب و ابورافع. الکامل، ج ۲، ص ۴۱ - ۴۲. و در ارشاد مفید آمده است که گفت: «بنشین که توئی برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من». در این هنگام جمعیت به پا خاستند و به ابوطالب می‌گفتند: درآمدنت به دین برادرزاده‌ات که فرزندت را بر تو امیر ساخت مبارک باد (ص ۲۵).